

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

اشکال مرحوم اصفهانی

مرحوم محقق اصفهانی اعلي الله مقامه الشريف نسبت به دليلي که مرحوم شيخ ، مرحوم نائيني و مرحوم آخوند اقامه کردند بر اینکه ابتلاء به جميع اطراف از شرایط منجزیت علم اجمالي است، اشکال کردند. ظاهر دليل این بود که اگر یکی از اطراف از محل ابتلاء خارج بشود تکلیف نسبت به او استهجان دارد، عرف این تکلیف را قبیح می‌شمارد. مرحوم اصفهانی می‌فرماید در باب تکالیف ما يك واقع تکلیف داریم و يك خطابی که عنوان ظاهر تکلیف است. عرف هیچ دخل، تأثیر و نقشی در واقع تکلیف ندارد، عرف نمی‌تواند معین کند که شارع کجا تکلیف کند؟ به چه کسی تکلیف بکند؟ چگونه تکلیف کند؟ تکلیف يك واقع و حقیقتی دارد که در اختیار شارع است، عرف در ظاهر این تکلیف نقش دارد، یعنی این تکلیف چون در قالب الفاظ بیان می‌شود، عرف می‌تواند بگوید این لفظ ظهور در این معنا دارد. عرف در مفاهیم الفاظ نقش دارد و نقشش هم معتبر است، یعنی نقش اساسی دارد، شارع وقتی يك لفظی را به عرف القاء می‌کند مرادش از این لفظ همان معنایی است که عرف می‌فهمد. حالا در اینجا در اینکه شارع يك فعلی که خارج از محل ابتلا مکلف است را متعلق تکلیف قرار بدهد یا نه؟ این اختیارش با خود شارع است، اینکه چنین موردی متعلق برای تکلیف قرار گیرد اختیارش با خود شارع است و عرف حق دخالت در این امور را ندارد. این اشکالی است که مرحوم محقق اصفهانی بر این استدلال وارد کرده‌اند.

پاسخ اشکال:

از این اشکال دو جواب داده شده که جواب نخست محکم و متین است و آن این است که عرف گاهی اوقات «من حیث إنهم أهل العرف» يك حرفی می‌زنند و گاهی اوقات همین عرف با تکیه بر استدلال عقلي يك حرفی را می‌زند. عرف در چنین موردی می‌گوید این تکلیف لغو است و صدور لغو از حکیم محال است، یعنی در حقیقت این استهجان عرفی به يك محذور عقلي بازگشت دارد. (لغویت یا تحصیل حاصل). یعنی اگر شارع نسبت به چیزی که خود به خود منترك است، طلب الترك کند، «هذا تحصیل للحاصل» و تحصیل حاصل محال است. پس ولو دليل به حسب ظاهر عرف است (استهجان عرفی)، اما این استهجان عرفی يك پشتوانه‌ی عقلي دارد، مسئله‌ی لغویت یا مسئله‌ی تحصیل حاصل. لذا محذور يك محذور عقلي است، این جواب اول.

جواب دوم این است: بر فرض که ما از عنوان لغویت و تحصیل حاصل صرف‌نظر کنیم و بگوئیم این فقط استهجان عرفی دارد و کاری به لغویت و مسئله‌ی تحصیل حاصل نداشته باشیم! اما خود همین که يك چیزی استهجان عرفی دارد عرف می‌گوید پس چنین چیزی از مولا صادر نمی‌شود، بگوئیم همین در امتناع صدور چنین تکلیفی کافی است. در حقیقت جواب دوم عین مطلبی

است که مرحوم اصفهانی نفی کرده. مرحوم اصفهانی فرمود اگر استهجان عرفی داشته باشد «من حیث إنهم أهل العرف» نمی‌تواند مانع از صدور تکلیف بشود. اما در اینجا مجیب می‌فرماید همین مقدار که استهجان عرفی دارد مانع از صدور تکلیف می‌شود. پس این جواب مجرد ادعاست، استدلالی برای ردّ کلام مرحوم اصفهانی نیست. جواب اول جواب خوبی است، می‌گوئیم اصلاً این استهجان عرفی ظاهرش عرفی است، اما بازگشتش به يك محذور عقلي است، لغویت و تحصیل حاصل. اما در جواب دوم بگوئیم با قطع نظر از لغویت و تحصیل حاصل اگر يك تکلیفی استهجان عرفی داشت کافی است در امتناع صدور این تکلیف از مولا، تعبیر این است که «لأنهم لا يؤمنون بصدوره مع بناءهم علي أنهم مستهجنون» وقتی بنای عرف بر این است که این مستهجن است، می‌گویند چنین چیزی از مولا صادر نشده، «فلا يصلح الداعوية اصلاً» حال فرض کلام اصفهانی این است که صادر هم شده، اما عرف می‌گوید که چون من قبیح می‌دانم این تکلیف را ترتیب اثر نمی‌دهم.

دایره اختیار عرف:

نکته قابل توجه این است که آیا دایره‌ی اختیار عرف فقط در باب همین فهم مفاهیم الفاظ است؟ مشهور اصولیین همین مطلب را قائلند، و در اینکه عرف در مفاهیم الفاظ دخالت دارد بحثی نیست. مرحله دیگر این است که آیا عرف در تطبیق هم دخالت دارد یا نه؟ یا اینکه تطبیق عقلي است و ربطی به عرف ندارد، تطبیق يك عنوان عام بر يك مصداق خارجی کار عقل است، کاری به عرف ندارد. اگر یادتان باشد مرحوم آخوند در مباحث جلد اول کفایه ظاهراً در دو جا این مسئله را مطرح کرد که تطبیق مربوط به عقل است، همان جا ما يك نظری را از امام رضوان الله علیه ذکر کردیم که ظاهراً تنها کسی که با مرحوم آخوند در این مرحله‌ی دوم مخالفت کرده مرحوم امام است، مرحوم آقای خوئی و دیگران هم همین حرف را دارند که تطبیق کار عقل است. امام فرموده که تطبیق هم با عرف است، ما قبلاً هم این بحث را در جای خودش مطرح کردیم و نظر امام را اختیار کردیم.

مطلب سوم این است که آیا عرف می‌تواند در این گونه موارد هم دخالت کند که کجا مولا می‌تواند تکلیف کند و کجا نمی‌تواند تکلیف کند؟ در باب قدرت عقلیه عقل می‌گوید در جایی که يك فعلی از قدرت مکلف خارج است عقل اجازه نمی‌دهد که اصلاً تکلیف توجه پیدا کند و آن بحثی ندارد، اما در مورد قدرت عادی بگوئیم عرف بگوید آنجایی که از محل ابتلائی من خارج است مولا حق ندارد تکلیف کند. مرحوم محقق اصفهانی می‌خواهد این را نفی کند و بگوید عرف در این مرحله حق دخالت ندارد، ولی بعید نیست که بتوان گفت عرف در اینجا نیز حق دخالت دارد. اساساً اینکه مرحوم اصفهانی در استدلال فقط نقش عرف را منحصر کرد به مفاهیم الفاظ این حرف باطلی است. به چه دلیل ما عرف را منحصر به مفاهیم الفاظ کنیم؟ عرف در تطبیق نقش دارد، در اینکه مولا در کجا می‌تواند تکلیف کند، کجا تکلیف نکند، آنجا هم عرف می‌تواند دخالت کند، عرف می‌تواند بگوید اینجا چنین تکلیفی از مولا قبیح است و نباید این تکلیف را بکند، ولو عقل هم ممکن باشد، عقل می‌گوید تکلیف نسبت به آنچه که از محل ابتلا خارج است ممکن است، چون این امکان عقلي برای مکلف دارد، اما عرف می‌گوید حالا که این از قدرت من خارج است با قطع نظر از مسئله‌ی تحصیل حاصل و مسئله‌ی لغویت عرف می‌گوید این را مستهجن می‌دانم. عقلاً و عرف این را قائل‌اند و نمی‌شود این بیان مرحوم اصفهانی که بگوئیم عرف در واقع تکلیف دخالت ندارد و فقط در مفهوم خطاب دخالت دارد را پذیرفت. این اول دعواست، چه کسی گفته عرف فقط در مفهوم خطاب و مفاهیم خطاب دخالت داشته باشد. مثلاً ببینید حالا در اثناء جنگ اگر مولا بخواهد امر کند به اینکه نماز را با مستحبات بخوان، این نمی‌شود. یا امر به يك فعلی کند که عرف بگوید در اینجا مناسبت ندارد و شاید اگر ما در شریعت بررسی کنیم مواردی را پیدا می‌کنیم که عرف از همین راه توجه يك تکلیف این چنینی را به مکلف مناسب نمی‌داند، غیر از این مسئله‌ی خروج از محل ابتلاء که يك مصداق خیلی روشن است که عرف می‌گوید نباید نسبت به آنچه از محل ابتلاء خارج است تکلیف کرد. اما اگر در فقه استقراء کنیم و بررسی کنیم به مواردی برخورد می‌کنیم که عرف توجه يك تکلیفی را درست نمی‌داند.

آنچه اصفهانی می‌گوید این است که اگر يك چیزی استحاله عقلي داشت تكليف آنجا نمی‌آید، مثل جایی که قدرت عقلي ندارد! اگر يك چیزی استهجان عرفي داشت منافات ندارد که شارع در آنجا تكليف را متوجه کرده باشد. ما می‌خواهیم با مرحوم اصفهانی مخالفت کنیم و بگوئیم شما در دلیلتان اول آمدید يك چیزی را به عنوان اصل موضوعي قرار دادید، می‌فرمایید دخالت عرف فقط و فقط در باب مفاهیم الفاظ است، این را به عنوان اصل موضوعي قرار دادید و بعد این اشکال را می‌کنید، ما برای شما دو مورد دیگر آوردیم، یکی در باب تطبیق، مورد دیگر همین ما نحن فيه است. چه اشکالی دارد در جایی که شك دارید شارع این تكليف را کرده یا نه؟ به عرف مراجعه کنید. چون شارع اصل تكليف را به عرف القاء می‌کند، همان طوري که در فهم الفاظ نظر خود عرف متبّع است در اصل اینکه چنین تكلفي هم متوجه عرف شود نظر عرف متبّع است، عرف در جایی که می‌گوید اینجا می‌دانم شارع به من تكليف نکرده، مثلاً فرض کنید يك پدری اگر دو تا پسر داشته باشد، يك پسرش عالم درجه يك باشد و يك پسرش هم جاهل درجه يك باشد، حالا به آن کسی که عالم درجه يك است بپاید يك كاري که باید آن جاهل انجام بدهد بگوید، بگوید کتاب الفبا را بخوان! می‌خندد و می‌گوید پدر این تكليف را اصلاً متوجه من نمی‌کند چون می‌داند من اینها را بلدم.

جواب دوم را از کتاب منتقي نقل کردیم (جلد پنجم صفحه 130) و شاید نظر ایشان هم همین باشد، ولو اینکه ایشان به این بحث تصریح نکرده و دنبال نکرده است.

این بحث، بحث روز است و اینکه عرف چقدر می‌تواند در دین دخالت داشته باشد، عرض کردم مشهور اصولیین فقط برای عرف يك محدوده‌ی خاصی را ذکر کردند و آن محدوده خاص هم همین مفاهیم الفاظ است، اما به نظر ما اینطور نیست.

اشکال مرحوم خوئی :

اشکال بعد اشکال مرحوم آقای خوئی قدس سره است که در کتاب **دراسات في الاصول العملية** این اشکال را مطرح کرده و می‌فرمایند اینکه ما به استهجان عرفي تمسك کنیم در جایی است که غرض مولا از تكليف منحصرأ در حصول و عدم حصول این فعل باشد، می‌گوئیم جایی که این فعل خود به خود ترك شده و حاصل نیست، نهی از او چه معنایی دارد؟ اما ایشان فرمودند که غرض تكليف تکمیل النفوس البشرية است «**بجعل التكليف داعياً إلي الفعل أو الترك فيحصل له القرب بالمولي**» هدف از تكليف این است که قرب به مولا برای مكلف به وجود بیاید، حصول و عدم حصول این فعل در عالم خارج موضوعیت ندارد، او طریقت دارد برای قرب به مولا.

در اینجا باز جواب داده شده که این استدلال فقط در باب واجبات است. در محرمات چه می‌گوید؟ در واجبات می‌گوئیم برای این است که این فعل را بیاورد تقرب به مولا پیدا کند، این برای تکمیل نفوس بشریه است، اما در محرمات که محرم غرض مولا ترك این فعل است و این ترك هم الآن در عالم خارج واقع است، باید بگوئیم در محرمات اگر بخواهد این استدلال مرحوم آقای خوئی جاری بشود بگوئیم مكلف اول باید در نفس خودش نسبت به آن ظرف شرایی که خارج از محل ابتلاست ایجاد رغبت کند و بعد بگوید حالا که ایجاد رغبت شد من به خاطر خدا از آن منصرف می‌شوم، تا این تکمیل نفوس بشریه و قرب به وجود بیاید، در حالی که هیچ کسی به این تفقه نمی‌کند، يك چیزی که آن طرف دنیاست و خارج از محل ابتلاست، بگوئیم اول در خودمان ایجاد رغبت کنیم و بعد از آن انصراف پیدا کنیم، این درست نیست. لذا این دلیل فقط در واجبات است منتهی جواب اساسی از این فرمایش آقای خوئی این است که این تکمیل نفوس بشریه به تحقق این فعل در عالم خارج است، یعنی این دو تا ملازم با یکدیگر هستند، اینکه ما بگوئیم غرض حصول و عدم حصول فعل نیست بلکه تکمیل نفوس بشریه است، مگر می‌شود از هم تفکیک بشود، اگر این فعل حاصل شود این نفس تکامل پیدا می‌کند، اگر حاصل نشود تکامل پیدا نمی‌کند، لذا این هم دلیل درستی نیست. بنابراین این دو تا اشکال یکی اشکال مرحوم اصفهانی و یکی هم این اشکال مرحوم آقای خوئی جواب داده شد، اشکال اساسی باقی می‌ماند اشکالی که امام رضوان الله تعالی علیه دارد که يك مبناي مهمي است که از آن تعبیر به خطابات قانونیه

مي شود كه ان شاء الله عرض مي كنيم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين